شرایط خرق عادت انبیاء و اوصیاء

جلوتر هم عرض کردم؛ جاهایی که برای امر مهم نیاز بود، خدای متعال اجازه خرق عادت به انبیاء و اوصیائش میداد. این نکته معرفتی بسیار مهمی است. آن استاد شبیه‌ش را در درس اسفار زیاد میفرمودند. لحظه‌ای که تمام قشون اسلام با چه زحمتی آماده شده بودند تا بدون اطلاع ابوسفیان و اهل مکه وارد مکه بشوند...؛ اگر خبر داشتند که فوری بیرون میزدند و مثل سائر جنگها میشد. قوام فتح مبین که وعده الهی بود، این بود که اهل مکه نفهمند. یک دفعه چشم باز کردند و دیدند دور مکه لشکر اسلام است. هفتصد کیلومتر راه شوخی نیست. آن وقت کسی خبر ندارد و نفهمیده بودند. این وعده الهی بود. ایشان در درس اسفار با یک ملاحتی میگفتند. راه‌ها را بسته‌اند و کسی خبر ندارد. تمام مدینه هم محاصره است تا یک کلمه خبر از مدینه به مکه نرود. همه راه‌ها کنترل شده بود. این وعده خدا است. حالا یک دفعه جبرئیل میآید. میدانید جبرئیل کجا میآید؟ آن جایی که وعده خدا است و باید بشود. الآن هم به‌صورت بسیار مخفی خبر میخواهد در برود. اینجا جایش است. جبرئیل خبر آورد که خبر دارد در میرود. الآن یک نفر از مدینه به یک خانمی نامه داده؛ چون اقوامش در مکه بودند و میترسید. لذا یک خانمی را مأمور کرده بود. جبرئیل آمد و گفت خبر دارد در میرود. یک خانمی از فلان محله مدینه بیرون رفته است. حضرت زبیر و امیرالمؤمنین را فرستادند و فرمودند سریع بروید. یک خانمی هست. او را بگیرید. اگر این خانم میرفت، فتح مبین تمام بود. به مکه میرسید و به دست کسی میداد که برایش نامه نوشته بود. خبردار میشدند و همه بیرون میریختند و مثل سائر جنگها میشد. لذا اینجا جایش است. وقتی این خانم را گرفتند او اشک میریخت و میگفت من یک زن تنها و مسافر هستم. زنها را بیاوری تا من را بگردند. من بی گناهم. زبیر سست شد. عینی از اشکها و التماسی که میکرد، سست شد. او هم میگفت من آماده هستم زنها را بیاوری تا من را بگردند. امیرالمؤمنین تا دیدند زبیر سست شده و آن زن هم این جور میکند، به قبضه شمشیر دست بردند و شمشیر را کشیدند، به زن گفتند ای میگویی ای گردنت را میزنم. این زن دید علی هست و شمشیر آماده و شوخی بردار نیست. گفت پس صبر کنید. زیر موهایش، چسبیده به پوست سرش مخفی کرده بود. از زیر موها درآورد. مطمئن بود هر خانمی را بیاورند آن را پیدا نمیکنند. آن را درآورد و داد. حضرت هم برگشتند. ادامه اش هم معروف است. کسی که نامه نوشته بود را خواستند. بعد هم حضرت او را بخشیدند. گفتند قصد بدی نداشته است. دلش برای اقوامش میسوخت.

ببینید سرجایش اینطور میشود. حضرت بقیة الله هم که در سامرا بودند همینطور بودند. جاهایی بود که کاملاً طبق روال عادی و با همین برنامه‌ها صیانت میشد تا آنها تعرض نکنند. جاهایی هم بود که اقدام الهی بود تا حضرت از جلو چشم آنها غیب میشدند. ای دریای مانندی جلوی چشم آنها به پا میشد. مثلاً حضرت روی سجاده‌ای بر آب نشسته بودند و نماز میخواندند.

والحمد لله رب العالمین

بازبینی #2
ایجاد شده 31 دسامبر 2025 15:09:34 توسط ... .

به روزرسانی شده 4 مارس 2026 14:06:53 توسط ... .